پرونده عجـــ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آشنایی با فیلم

دهمیـن فیلـم داریـوش مهر جویی همواره با دید متفاوتی نسبت به دیگـر آثـار کارنامـه‌ی او مورد بررسـی قرار گرفته است.هامون نه تنهـا جایگاهی غیر قابـل انکار در میان فیلم های او دارد بلکه در بین دیگر فیلم های ساخته شده پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران همواره با دید و الگویی از یک محصول فرهنگی پویا به آن نگاه شده است. همانند دیگر آثار بزرگی که گذر سـال ها دوام و یک بار مصـرف نبودن آنها را اثبات کرده است، هامون نیز در زمان اولین نمایش خود با بی مهری بسیار مواجه شد؛ البته نه از سوی تماشاگران بلکه از سوی منتقدین. عده ای مهرجویی را بـه گرته برداری از آثار فیلمسـاز شهیر ایتالیایی فدریکو فلینی متهم کردند و جمع بسیاری نیز به سادگی آن را نادیـده گرفتند. اما چیزی که هم اکنون در بین جامعه‌ی فیلم بین و دنبـال کننده‌ی جدی محصولات ادبـی و سـینمایی دیده میشـود نشـان از این دارد که نسـل جدید در این سـال‌ها به سادگی بیشترین همذات پنداری را با شخصیت حمید هامون می‌کند. داستان هامون دور شـخصیت حمید هامون، مردی در دهه‌ی پنجـم زندگی خـود که به گفته‌ی خودش هنوز آویزان اسـت، در حال آماده کردن تز دکترای خود است و گذشته از همه‌ی این مسایل در آستانه‌ی طلاق گرفتن از مهشید، همسـر از لحـاظ روحی غیـر قابل کنترل خود اسـت، گردش می‌کند. مهشید از خانواده ای مرفه است که دل به هامونی می‌بندد که از خانواده ای پایین شـهری و از نظر طبقه‌ی اجتماعی متوسط است.

مهشید در فیلم نماینده قشری از جامعه ایران اسـت که این روزها این قشـر را روشـن‌فکر نما قلمداد می‌کنیـم. البته تشـخیص این امر بسـیار دشوار اسـت زیرا تا به حال از خود واژه روشـن‌فکر نیز تعریفی صد در صد ارایه نشـده است. اما با اطلاعاتـی که از فیلـم به مخاطب ارایه می‌شـود مهشـید شخصیتی گمشـده دارد و بـه نوعـی گمراه اسـت. روزی او را در حـال نواختن سـازهای سـنتی ایرانی می بینیم، روزی دیگـر او را در حـال نقاشـی به سـبک کارهای جکسن پولاک، و روزی دیگـر او را در قامـت طراح مد. او خـودش هنگامیکه در مطب روانکاو در حال تعریف علت‌های به مشکل برخوردن رابطه اش با هامون است بر این مساله صحه می‌گذارد. او ناخـود آگاه و ناخواسـته اعتراف می‌کنـد تمـام کارهایی کـه انجام می‌دهد تنه به پوچـی و بی هدفی او می‌زند. در واقـع این فیلم همان مقدار که درباره هامون است، درباره مهشید نیز هسـت. به همان میزان که هامون (به عنوان نماینده‌ی قشر روشـن‌فکر ایرانی در سال‌های پس از انقـلاب) در زندگی پس از ازدواج خود دچار بحران است، مهشید نیز به عنوان عضوی از همین قشر دست و پا شکسته دارای مشکلات و بحران

ـــــیب آقـــــای فلســـــــــفـــه

خشایار قشقایی

های خـاص خود اسـت. در این‌جا متهمی وجـود ندارد همـه به یک انـدازه گمراه و خاطـی و بی کمک هسـتند. اما مشـکلات هامون در فیلم گل درشت تر مطرح می‌شوند. موقعیت هامـون اگر بخواهیم آن را بـه نوعی خلاصه کنیـم به بهترین شکل ممکن در مفهوم تقابل سنت و مدرنیته خلاصه می‌شـود. هامون روی پایان نامه ای کار می‌کند با این عنوان: ((عشق و ایمان نزد ابرهیم)) در واقع او در دنیای ماشـینی امروز، زیر سقف خاکسـتری متروپلیسی مثل تهران و کشـور دود گرفته ای مثـل ایـران به دنبال حـل دغدغه های دینـی و عرفانی خود اسـت. مسـاله ای که همگی به نوعی با آن درگیر هسـتیم. سکانس کلیدی در این زمینه سـکانس برخورد هامون و تقـوی رئیس اداره اسـت؛ به این دیالوگ ها توجه کنید:

تقوی: دسـت از ایـن بدویت تاریخـی کپـک زده ات بـردار، بدبخت. ببین کُره کجا داره میره؟ اندونـزی کجـا میره؟ تایـوان کجا میره؟

هامـون: کجـا میـره؟ مثل یه مشت سوسک و مورچه دارن توی مرداب تکنیک دسـت و پا میزنن. همش هم بخاطر این شکم صاحاب مرده اسـت ، راحـت لـم دادن... معنویت چی شد بدبخت؟ به سر عشق چی اومد؟

تقـوی: برو سـراغ سـونی ها، هیتاچی، سـوزوکی، میتسوبیشـیا، توشـیبا ها (رفتـه رفته بـه ژاپنی حـرف میزنـد) آکایـی یـه یوکد کونیکائد یوکه...

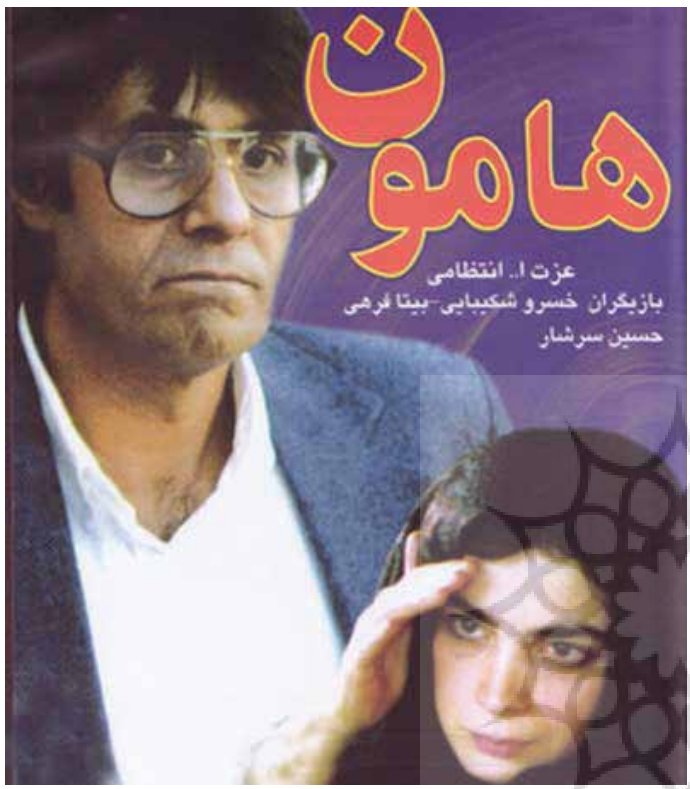

هنرمندی مهرجویی این است که تمامی مضامین سنگین فلسفی و جهان شناختی ای را که برای او به عنوان یک فیلم‌ساز دغدغه به حساب می آمده است به شکلی زیبا در صد و بیست دقیقه خلاصه کرده است

هامون هم نه بیشتر از مهشید بلکه به همان میزان در حال دست و پا زدن برای دادن معنایی به زندگی پوچ خود است.

هنرمندی مهرجویی این است که تمامی مضامین سنگین فلسفی و جهان شناختی ای را که برای او به عنوان یک فیلم‌ساز دغدغه به حساب می آمده است به شکلی زیبا در صد و بیست دقیقه خلاصه کرده است. خلاصه اما مفصل! مهرجویی حکم صادر نمی‌کند بلکه به عنوان یک پست مدرنیست پایه های جهان مدرن را با تیشه‌ی نقد مورد لرزش قرار می‌دهد و برای مخاطب خود پرسش ایجاد می‌کند. در واقع او با مطرح کردن موقعیت هامون و مهشید به این سخن آلبر کامو در کتاب ((افسانه سیزیف)) بار دیگر مهر تایید می‌زند که ((تفکر سر آغاز تحلیل رفتن است)) در جهانی ماشینی که تنها مساله‌ی مهم در آن یک مشت کاغذ رنگی است شاید همان بهتر که همه سرشان را مثل کبک زیر برف کنند و زیر آسمان خاکستری شب ها را تا به صبح به رقص و پای‌کوبی بپردازند. موقعیت هامون در چنین جهانی به خوبی در آخرین صحنه های فیلم پس از به دریا زدن خود خواسته اش به تصویر کشیده می‌شود. هامون که دیگر قدرت تحمل به جواب نرسیدن سوال هایش را ندارد با قصد خودکشی به دریا می‌زند. او در حال غرق شدن رویایی می‌بیند. در این رویا تمامی اطرافیان او تبدیل به انسان هایی همان‌گونه که او می‌خواهد می‌شوند. هامون همراه با مهشید در لباس سفید عروسی به دور سفره بزم می‌نشیند. برای لحظاتی مثل یک عکس قدیمی در آلبوم های فراموش شده خانوادگی همه شاد و خوشحالند. ولی همه چیز با نجات یافتن هامون از غرق شدن از بین می‌رود. باد همه چیز را با خود می برد. حمید هامون دوباره به جهان بازگشته است.

اقتباس

جیم جار موش می‌گوید هیچ چیزی Original نیست. به هرچیزی که قوه تخیل شما را تغذیه می‌کند و یا برای شما الهام بخش است دستبرد بزنید. فیلم های قدیمی، فیلم های جدید، موسیقی، کتاب، آثار بزرگ و کوچک نقاشی، عکس، شعر، رویا،بحث های بی هدف، علامت های راهنمایی و رانندگی، درختان، ابرها، جوی ها، نور و سایر را ببلعید. تنها چیزهایی را بدزدید که مستقیما با روحتان صحبت میکند. اگر بر اساس این الگو عمل کنید، اثر (دزدی) شما اصیل و یگانه خواهد بود. اصالت بی قیمت است. چیزی بعنوان Originality وجود ندارد. خود را به خاطر دزدی که انجام داده اید آزار ندهید و آن را مخفی نکنید. اگر خواستید حتا با آن پز هم بدهید. در هر صورت همیشه به یاد داشته باشید که ژان لوک گدار[1] زمانی گفت: *((جایی که از آن الهام می‌گیرید مهم نیست. جایی که آن الهام را با خود می‌برید مهم است))*

داریوش مهرجویی شاید زمانی که فیلم‌سازی را شروع کرد، جیم جاروموش هنوز در دبیرستان به‌سر می‌برد. ولی اشاره به گفته‌ی جاروموش در این‌جا خالی از لطف نیست. در هامون اقتباس های زیادی صورت گرفته است. در واقع فیلم به شکل یک پازل است که این پازل تکه های خود را از آثار مختلف فلسفی و ادبی ایرانی و فرنگی می‌گیرد. این آثار که اکثرا بر ادبیات و فلسفه‌ی اگزیستانسیالیستی باز می‌گردند در واقع به عنوان ساختاری برای داستان حمید هامون مورد استفاده قرار می‌گیرد. در هامون با دو نوع اقتباس روبه‌رو هستیم: اقتباس مضمونی و اقتباس طرحی. ساختار مضمونی فیلم بر اساس ترس و لرز نوشته‌ی سورن کیرکگور است.

سورن کیرکگور فیلسوف دانمارکی و دین شناس خبره‌ی قرن نوزدهم میلادی است . او هگلیسم عصر خود را به شدت مورد انتقاد قرار داد و هم‌چنین اعتراض خود را نسبت به تشریفات تو خالی کلیسای دانمارک بیان کرده است. کیرکگور وظیفه‌ی رمزیابی متون نوشتاری خود را بر عهده‌ی خواننده قرار می‌داد چون معتقد بود"رمز یابی اثر باید سخت و دشوار باشد، چون فقط دشواری باعث الهام بخشیدن به انسان تشنه‌ی علم می‌شود" تحلیل گران همواره از او به‌عنوان یکی از سردمداران اگزیستانسیالیسم، پست-مدرنیسم، اومانیسم و فردیت گرایی یاد کرده اند. داستان هامون و مهشید بلافاصله داستان کیرکگور و رژینا اُلسن را به یاد می آورد. در طول فیلم اشارات فراوانی به کتاب "ترس و لرز" (fear and trembling) اثر کیرکگور می‌شود. کتابی که او بلافاصله پس از پایان یافتن رابطه اش با رژینا مشغول به تالیف آن شد. این کتاب یکی از تاثیر گذارترین تالیف های فلسفی است که اولین بار در سال ۱۸۴۳ میلادی منتشر شد. «ترس و لرز» تعریفی کاملا نو از داستان قربانی کردن "اسحاق" توسط "ابرهیم خلیل الله" (در متون مسیحیت و یهودیت ؟آمده است که ابراهیم ، اسحاق را برای قربانی انتخاب می‌کند در حالی‌که قران می‌گوید این اسماعیل بوده است که تن به خواسته‌ی پدر می‌دهد.) ارایه می‌شود و نویسنده با قرار دادن این داستان به‌عنوان مرجع خود مسایل بنیادین فراوانی مثل فلسفه‌ی اخلاقی و فلسفه‌ی دینی مانند طبیعت، خداوند و ایمان، رابطه‌ی ایمان با اخلاق و عرف های

اخلاقی و دشـوار بودن دین داری بی چون و چرا را مورد بررسی قرار می‌دهد. مسـاله‌ی قربانی کردن و سـختی این عمل موضوعی اسـت کـه در آثار کیرکگور بسـیار به آن پرداخته می‌شـود و در هامون هم به واقع مضمون اصلی ماجرا همین است. شایع است که او نامزدی خود بـا رژینا را بدین خاطر لغو کرد که نمی‌توانست از دست دادن رژینای قبـل از ازدواج را تحمـل کنـد. او می‌ترسـید که رژینای پر شـوق و ذوق و طـراوت قبل از ازدواج، پس از ازدواج تبدیـل به زنی صرفا خانه دار و اسـیر روزمرگی شود. در واقع چالـش او قربانـی کـردن رژینای قبـل از ازدواج او بود تا شـاید پس از ازدواج او را دوباره به‌دسـت آورد. او این داسـتان را با داستان قربانی کردن اسحاق توسط پدرش مقایسه می‌کند و ایمـان بی چون و چرای ابراهیـم(ع) را مـورد مطالعه قرار می دهد. ابراهیم آن‌قدر به خداوند ایمان دارد که با دسـت خود فرزند خود را قربانی کند و مطمئن است که خداوند فرزندش را به او بازپس خواهد داد. در این کتاب کیرکگور دو مفهـوم "شـوالیه‌ی ایمـان و شـوالیه‌ی ترک کننده‌ی متناهی" را مطـرح می‌کند. شـوالیه‌ی ترک کننـده متناهی همـه چیز خود را برای رسـیدن بـه جاودانگی ترک می‌کند، چیزهایی که شاید بعد از این زندگی به او بازگردانده شـوند، و همواره با درد از دسـت دادن این چیزها زندگی می‌کند. اما شوالیه‌ی ایمان نـه تنها همه چیـز را ترک می‌کند بلکه مطمئن است که روزی همه‌ی آن چیزی را که ترک گفته باز پس خواهد گرفت و این ایمان او برگرفته از قدرت پوچی است. برای مولـف ترک گفتن متناهی آسـان اسـت اما لازمه‌ی ایمـان اطمینان داشـتن به پوچی اسـت. پوچی با عقل در تضاد اسـت. برای ابراهیم، این ایمان بـه پوچی این‌گونه خود را نشان می‌دهد. ابراهیم به معنای واقعی کلمه می‌داند که اگر اسحاق را در راه خدا قربانی کند با این حال در همان زندگی دوباره اسـحاق را به‌دسـت خواهـد آورد. او معتقـد اسـت چیزی که ابراهیم را نسبت بـه یک قاتـل متفاوت می سـازد ایمان او است. کیرکگور در زندگی خود نقش شوالیه‌ی ترک کننده‌ی متناهـی را ایفـا کرد، امـا حمید هامون این قربانـی را انجام داد. او مهشـید قبل از ازدواج (همان‌طور که در فیلم می بینیم مهشید قبل از ازدواج زنـی شـاداب و پرطراوت اسـت.) را قربانی می‌کند و پس از ازدواج بـا بی ایمانی و بی اعتمادی خود به مهشید او را کاملا از دست می‌دهد. به‌طوری که مهشید برای او غیرقابـل دسـترس می شـود. هامون هم‌چنان در پی کشـف راز ایمـان ابراهیم اسـت. او ابراهیم را درک نمی‌کند،پـس قربانـی او رد می‌شود. هامون هم شوالیه‌ی ترک کننده‌ی متناهی است.

بوف کـور اثر جاودانه‌ی ادبیات پارسـی اسـت. اثر انسـانی که در تلاش برای جا دادن خود در جامعه ای سنت گرا اسیر یاس شد. صادق هدایـت یکی از اولین مدرنیسـت ها و یا شـاید اولین مدرنیسـت در ادبیات فارسـی اسـت. بوف کور او نـه تنها در ادبیات داسـتانی ایران جایگاهـی غیرقابل انکار دارد، بلکه توسـط بزرگانی مانند هنری جیمز نیز مورد تحسین قرار گرفته است. در سـال‌های قبـل از انقـلاب بود که مسـعود کیمیایی "داش آکل" را بر اسـاس یکی از داسـتان های مجموعه‌ی "سـه قطـره خون" به همین نام به روی پرده‌ی سینما برد. اما بوف کور اثری نیسـت که بتوان آن را در شرایط حاکم و با امکانات تکنیکی حال حاضر سینمای ایران تبدیل به تصویر کـرد. اما داریوش مهرجویـی با هوشـیاری مضمون هایی از این اثر کوتاه اما سـترگ را می گیرد و آن‌ها را در هامون دوباره بزتدگی می‌بخشـد. بوف کور از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول داسـتان مردی اسـت تنها در دهکده ای متروکه در حومه‌ی شهر که از روی تنهایی و روزمرگی اسیر گرد و افیون شـده است .تنها منبع درآمد او نقاشی بر روی جعبه های قلمدان است. او تنها، نگارنده‌ی یک طرح است: سیمای زنی سیاه‌پوش. روزی میهمانی به در خانه‌ی او می آیـد. پیرمردی مرموز که راوی از او بـه عنوان عموی خود یاد می کند. مـرد در هنـگام جسـت‌وجو برای فراهم آوردن ابزار پذیرایی از حفره ای در دیـوار خانه اش منظره ای را می بیند. همان زن سیاه‌پوش.

داسـتان ادامه پیدا می کند تا این‌کـه مرد بالاخره به معشـوقه‌ی اثیری خود می‌رسد ولی این رسیدن مصادف اسـت با ازدسـت دادن او. قسمت دوم داستان مربوط می شود به مـردی دیگر که او نیـز از لحاظ روحـی و روانی و موقعیتی دسـت کمـی از راوی اول ندارد. قسـمت دوم سـال‌ها قبل ازداستان قسمت اول می گذرد و به نظر می‌رسد مرد دوم در همـان دهکده‌ی متروکه‌ی داسـتان اول زندگی می کند. او نیز در تلاش برای به‌دسـت آوردن دل همسر سرکش خود است ولی دراین راه هیچ موفقیتی کسـب نمی کند. در واقـع راوی دوم ، همان راوی اول اسـت که بر اثر مصرف شـرابی که ازمادرش برای او به جا مانده به زمان و مکان دیگری می رود تا شاید رازی بر او برملا شود.

بوف کور دارای داستانی پرپیچ و خم و سـورئال است که رمزیابی آن کار اسـاتید باتجربـه‌ی ادبیات است. مهرجویی در واقع کشمکش ذهنـی و روحی حمید هامون برای بازیابی عشـق از دست رفته اش به

مهرجویی در واقع کشمکش ذهنی و روحی حمید هامون برای بازیابی عشق از دست رفته اش به مهشید را ازبوف کور می گیرد. اگر دقت شود پس از افتادن رابطه‌ی مهشید و هامون در سراشیبی مهشید را همواره در لباس یکدست سیاه می بینیم که این اشاره ای است به معشوقه‌ی سیاه‌پوش راوی بوف کور

مهشید را ازبوف کور می گیرد. اگر دقت شود پس از افتادن رابطه‌ی مهشید و هامون در سراشیبی مهشید را همواره در لباس یکدست سیاه می بینیم که این اشاره ای است به معشوقه‌ی سیاه‌پوش راوی بوف کور. هم‌چنین موقعیت هامون پس از به دست آوردن مهشید بسیار شبیه به وصال راوی بوف کور و معشوقه‌ی اثیری او است.

در فیلم هم هامون با وجود تمامی تلاش هایش برای به چنگ آوردن مهشید درست در لحظه ای که می تواند او را برای همیشه مال خودکند، همه چیز خود را از دست می دهد. بوف کور از لحاظ مضمونی با هامون بسیار متفاوت است، بوف کور دور حضور همیشه‌گی مرگ اندیشی در زندگی انسان می گردد. این‌که درتمامی مراحل لحظات زندگی، حتا دراوج شادی ها مرگ هم‌چون طاووسی افسونگر خرامان از مقابل دیده‌گان ما می گذرد. شاید بشود به‌گونه ای دو اثر را از لحاظ دورنمایه ای به یک‌دیگر مرتبط دانست اما تاثیر، تاثیر عمده ای نیست.

هامون از نظر Plot و طرح برگرفته از دو اثر بزرگ ادبیات معاصر است. دمیان[2] اثر هرمان هسه و هرتزوک[3] اثر سال بلو. دمیان یکی از اولین آثار و در عین حال یکی از کامل‌ترین کارهای هرمان هسه است که تنها در طول سه هفته نوشته شده و تحت تاثیر شدید آرای کارل گوستاو یونگ است. کتاب، داستان نوجوانی به نام امیل سینکلر را تعریف می کند که در دنیای دو پاره خانواده‌ی خود و جهان بیرونی سرگردان است. او می خواهد خوب باشد ولی زندگی برای او بدون اعمال رد شده توسط جامعه مقدور نیست. اوتوسط یکی از هم‌کلاسی های زورگوی خود زیر شکنجه‌ی شدید روحی و روانی است تا این‌که شخصیت مکس دمیان وارد داستان می شود.

دمیان، امیل را از دست هم‌شاگردی زور گویش نجات می دهد و بسیاری از سوالات ذهن کنجکاو امیل را پاسخ می گوید. دمیان برای امیل تبدیل به راهنما می شود و این رابطه‌ی شاگرد و استادی بین این دو سال ها ادامه پیدا می کند. درکتاب مباحثی در رابطه با دو قطبی بودن طبیعت انسان و کشش یکسان او به سمت خوبی ها و بدی ها مطرح می شود. این‌که اگرخوبی ها مقدس شمرده می شود بدی ها نیز دارای قداست الهی هستند. اما چیزی که هامون و دمیان را به هم پیوند می دهد چیز دیگری است. وجود شخصیتی به نام علی عابدینی.

اگر هامون، امیل باشد پس علی عابدینی همان مکس دمیان است. رهبر فکری حمید هامون شخصی است که هامون سفره‌ی دل خود را پیش او باز می کند و در پایان او است که هامون را ازچنگ دریا به زندگی باز می گرداند. علی عابدینی سر به کار دارد و دل نزد یار. او تمام آن چیزی است که هامون همواره در تلاش برای رسیدن به آن است. علی پناه‌گاه و مامن هامون است. فیلم اشارت دیگری هم به دمیان دارد مانند صحنه ای که هامون و مهشید در کبابی در حال غذا خوردن هستند. ما یک‌بار این صحنه را به‌صورت طبیعی می بینیم، اما بار دوم این صحنه درکابوس های فلینی وار هامون دیده می شود، اما این بار با یک تفاوت. این بار به جای چهره‌ی مهشید تنها باسطحی سفید روبه‌رو هستیم .این‌جا اشاره ای مستقیم به دمیان را می بینیم . در دمیان هم، امیل دوره ای را به نقاشی کردن می پردازد. او تصویرهایی را می کشد اما همه‌ی این تصویرها دارای وجهی مشترک هستند. هیچ کدام از آن‌ها صورتی ندارند.

در کتاب شخصیت مادر مکس دمیان، بانو ایوا نام دارد. می توان رابطه هایی میان شخصیت او و مهشیدجست‌وجو کرد. بانو ایوا ایده آل امیل است، ابتدا در رویاهای او و سپس به‌عنوان شخصی حقیقی . زنی مرموز و دانا که امیل مدت‌ها درحال نقاشی کردن او بوده بدون این‌که خودش متوجه باشد.

مهرجویی قسمت مربوط به بازگشت هامون به خانه‌ی پدری و برداشتن اسلحه را ازهرتزوک گرفته است. داستان مردی که مشکلات زیادی در زندگی زناشویی خود دارد. دو بار طلاق گرفته و در رابطه‌ای به‌سر می‌برد که نمی‌تواند مسئولیت‌های مربوط به آن‌ها را برعهده بگیرد. همسر دوم او و دوستش به او خیانت کرده اند و حق سرپرستی فرزندش به همسرش واگذار شده است. مردی از طبقه‌ی روشن‌فکر جامعه (درست مثل هامون) اما ناموفق در عرصه‌ی زندگی شخصی. هرتزوگ پس از خبردار شدن از بد رفتاری همسرش و معشوق او با فرزندش طی حمله ای عصبی دست به اسلحه می برد تا هردوی آن‌ها را از پای درآورد، اما به محض رسیدن به محل زندگی آن‌ها، مادر و فرزند را می بیند که در صلح و آرامش مشغول بازی هستند و از قصد خود صرف نظر می کند.

هامون و هرتزوگ دارای شباهت‌های فراوانی هستند. هر دو دچار بحران میان‌سالی هستند، هر دو روشن‌فکرهستند (هرتزوگ استاد دانشگاه است) هر دو دارای مشکلات فراوان در زندگی شخصی هستند و هر دو در آستانه‌ی انفجار روانی. هم‌چنین صحنه های دادگاه در هامون بسیار به یادآورنده‌ی "محاکمه"[4]اثر کافکا هستند. داستان مردی که محکوم به جرمی است که خود از آن بی‌خبر است. هیچ‌کس دلیل محکوم بودن او را به او نمی گوید و جرم او برایش شرح داده نمی شود. او همواره در تقلا است تا از طریق بوروکراسی و کاغذبازی های اداری و تحقیقات مختلف به نتیجه ای برسد ولی پایان راه برای او همیشه تاریک است و نهایتا دراوج نا امیدی و بی خبری توسط قانونی که فقط وجود دارد ولی شرح داده نمی شود اعدام می‌شود. هامون هم در دادگاهی نابرابر محاکمه می شود و شاید هم اعدام. این‌ها قطعه هایی بودند کوچک از پازلی عظیم.

حرف آخر

شاید باید به جامعه‌ی ایرانی حق داد تا در نگاه اول قادر به درک اثری به عظمت هامون نباشد. جامعه ای که سال‌ها است حتا برای فهمیدن مسایل موردعلاقه‌ی ذهن خود هم قدمی برنمی دارد؛ درباتلاق بی خبری خود دست و پا می زند در حالی که همچنان سنگ میراث چند هزار سال فرهنگ پیش خود را به سینه میزند. هم‌چون حسن کچلی است که گوشه‌ی خانه نشسته است و سیب هایی را که نیاکان او سال‌ها پیش درختان آن‌ها را کاشته اند گاز می‌زند و نصف و نیمه به گوشه‌ای از ذهن فرسوده‌ی خود پرتاب می‌کند.

شاید هم مشکل از داریوش مهرجویی است که نخواست مثل هزاران حسن کچل دیگر باشد. فیلم دارای ارجاعات فراوان دیگری نیزهست، از جمله درصحنه های کابوس هامون و یا نقاشی های مهشید. اما تاثیر این ارجاعات بسیار ناچیز است.حالا هامون باید دیده شود.

1-Jean-luc-Godara
2- Demian
3- Herzog
4- The Trial